

رضا الميرزا

نفحات نفت

www.ketab.ir

● ofoqbooks.com

🔗 ofoqpublication

📷 ofoqpublication

سرشناسنامه:
عنوان و نام پدیدآور:

امیرخانی، رضا، ۱۳۵۲ -
نفحات نفت؛ جستاری در فرهنگ نفتی و
مدیریت دولتی / رضا امیرخانی.

مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:

تهران: افق، ۱۳۸۹.

فروست:
شابک:

۲۳۲ ص.
سیاست امروز / ۴
978-964-369-553-8

وضعیت فهرست‌نویسی:
شناسه افزوده:

فیبا
امیرخانی، رضا، ۱۳۵۲.

موضوع:
رده‌بندی کنگره:

نفت -- ایران -- صنعت و تجارت -- سیاست دولتی
۷۵۱۳۸۹ الف ۹۲ / الف ۹۵۷۶ HD

رده‌بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

۲۷۲۸۲-۳۳۸ / ۹۵۵
۱۹۲۹۱۹۰

نقحات نفت

جستاری در فرهنگ نفتی و مدیریت دولتی

سیاست امروز / ۴

نویسنده: رضا امیرخانی

مدیر هنری: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد: محمد مهدوی‌اشرف

صفحه‌آرایی و نسخه‌برداری: آتلیه‌ی نشر افق

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۹-۵۵۳-۸

چاپ نوزدهم: ۱۳۹۹، ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سیب • چاپ و صحافی: افقا، تهران

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.
هر گونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی و نیز تکثیر و تولید دوباره‌ی
آن به هر شکل و شیوه از جمله چاپی، گچی، صوتی، تصویری و الکترونیکی
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر پیگرد قانونی دارد.

۴۲۰۰۰ تومان

افق

تهران، ص. پ. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۱۳۳۴۷

ofoqbooks.com

info@ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

- ۹ / مقدمه
- ۱۵ / درآمد
- ۲۱ / قانان
- ۳۳ / بی‌کارآفرین
- ۵۵ / منطق آزادا
- ۷۷ / نه عامه پسند، نه خاصه پسند؛ فقط داستانِ مسوول پسند
- ۹۱ / کدام استقلال، کدام پیروزی
- ۱۰۱ / صنعت دولتی شدنِ نفت
- ۱۰۹ / حزب در پیت!
- ۱۳۱ / ریاستِ نفتی
- ۱۵۱ / آن‌چه خوبان همه دارند، ما هم داریم!
- ۱۸۵ / جمهوری اسلامی پاکستان
- ۱۹۱ / اقتصاد موردنظر در دست‌رس نیست چیست
- ۱۹۵ / افق
- ۲۰۱ / توسعه‌ی چینی و هندی و ژاپنی و مالزیایی و ...
- ۲۰۹ / زمین صاف، زمین گرد، زمین مشبک
- ۲۱۷ / مقصر، مدیر سه‌لنی نیست

مقدمه

روزگاری بنایم بر این بود که نام این نوشته را بگذارم، مسوولِ سهلتی! یا دستِ کم تقدیمش کنم به مسوولانِ سهلتی... و مسوولِ سهلتی را بر ساخته بودم از عبارتِ مسوولِ دولتی. با این توضیحات...

که اولاً مسوولِ سهلتی را هفت کنیم که هفت قرآن به میان، با مسوولِ صلتی اشتباه نشود. و مگر معنی شود مسوول، اهلِ صله و پاداش و زیرمیزی و رومیزی باشد؟

در ثانی هر مسوولی اصولاً دری است به سوی بهشت! بعضی از مسوولان، در شانِ دولت دارد، دولتی هستند و بعضی دیگر سهلتی؛ وسیع‌تر و فراخ‌تر و گشاده‌تر! و من حسبِ اتفاق با مسوولانِ سهلتی، همان‌ها که بابِ بهشت‌شان سه‌لت دارد و فراخ‌تر است، حرف‌ها دارم!

البته دولتی و سهلتی را معنا کردم، می‌ماند بهشت، که معنای بهشتِ زمینی البته برای جماعت روشن‌تر است. بهشتِ آسمانی را که نه کسی دیده است و نه کسی از این جماعت قرار است ببیند؛ بهشتِ

زمینی اما جایی است که بی منت، روزی مفت می دهند... چیزی شبیه به همین دور و بر نفتی خودمان...

آن چه می نویسم یک دل نوشته ی فردی است، نه یک مقاله ی پژوهشی برای بالا بردن حقوق استاد ی و نه یک یادداشت سیاسی برای گرم کردن تنور انتخاباتی. آن چه می نویسم صرفاً نوشته ای است برای جوان ترها. نه برای هم نسلان که اظهار فضلی باشد و نه برای معمران که ابراز وجودی باشد.

آن چه می نویسم به قولِ فرنگی ها "اِسی" است، نه "آرتیکل". در این گوشه از عالم به آن می گویند نوشته ای آخوینی. از زمره ی اخوانیات. چیزی که میان برادران نگاشته می شود و باید برادرانه آن را خواند... و نه چیزی از زمره ی نوشته های دبیران، پس دبیرانه نیز نباید خواندش. تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی. انتهای متن هم به دنبال گراف و نمودار و عکس و نقشه نبایستی بود. اعداد هم کمی بالا و پایین شوند، چارستون خیمه ی این نوشته جنب نمی خورد!

این آخوینی را می نویسم برای نسل بعدی، برای آن هایی که هنوز وارد بازار کسب و کار نشده اند. همان ها که هنوز حوصله ی شنیدن دارند و فرصتی برای تصمیم گیری. این تفکیک - عدم ورود به بازار کار - مثلاً در هند و بنگلادش می شود همان رده ی جیم کانون پرورش فکری خودمان، یعنی بچه های نوپا که اصلاً سواد خواندن ندارند، در چین و ماچین می شود چیزی نزدیک به شانزده سال، در ایالات

متحدہ و کانادا می شود بیست سال و در اروپا فوقش می رسد به بیست و سه سال... اما در این گوشه از خاک، مخاطبی که هنوز وارد بازار کسب و کار نشده است از دوازده ساله گی می تواند کش پیدا کند تا پنجاه ساله گی و حتا تا پس از مرگ! در این مملکت طرف می تواند پزشکی بخواند و بیست و پنج ساله شود و وارد بازار کار نشود. بعد دو سال برود طرح و سربازی و باز هم وارد بازار کار نشود. بعد برود سه سال پشت کنکور تخصص - یعنی تا سی ساله گی - و باز هم وارد بازار کار نشود. بعد، چهار سال تخصص بخواند و باز هم... و البته بعد از تخصص تازه بفهمد که تا فوق تخصص نخواند، نمی تواند وارد بازار کار شود... این پزشکی فوق متخصص، یا آرزومند درجه ی فوق تخصصی پزشکی هم از زمره ی مخاطبان این نوشته است. در این گوشه از خاک، می تواند کسی به دنیا بیاید و بالغ شود و از پدر پول توجیبی بگیرد، بعد بزرگ تر شود و از دولت پول توجیبی بگیرد و بعد هم رقی رحمت را سر بکشد و وارد بازار کسب و کار نشود. نگرانی هم نداریم، تا آن جایی که از اهلش شنیده ایم، "مَنْ رَبَّک" را می پرسند، و "مَنْ نَبِیک" و "مَنْ اِمَامک" و "ما کتابک" را. در این روزگار رواج رویاهای صادق، هیچ کسی هم خواب نما نشده است که نکیر و منکر از "ما کسبک" و کسب و کار و مانند این ها بپرسندش! پس اوضاع چندان هم بی ریخت نیست. مخاطب این نوشته، از این رو، مسوولان سه لئی نیستند. مخاطب این نوشته کسی است که عاقبت می خواهد وارد بازار کسب و کار شود و گرفتن پول توجیبی را چندان خوش

نمی‌دارد. این اخوینی برای هم‌نفسی و هم‌سخنی و شاید هم تأثیرکی روی این دسته باشد.

بند بالا را نوشتم در وصفِ مخاطب، اما سخنی هم برانم در وصفِ نویسنده که در آن تزییدی نباشد و تعصبی... روسوی غربی می‌تواند راجع به آدابِ تعلیم و تربیتِ فرزندان، صفحه‌ها سیاه کند و نظرات بدهد و سال‌ها افاضاتش در همین مملکتِ معراج‌السعادة و منیه‌المرید تدریس شود و در عین حال، بدون هیچ احساسِ تناقضی فرزندان مشروع و نامشروعش را نیز به پرورش‌گاه بسپارد... همین اواخر، ال‌گورا سیاسی دموکراتِ امریکایی می‌تواند یکی از به‌ترین مستندهای محیط‌زیستی معاصر را بسازد و جوایزِ حرفه‌ای را کانه مایکل مور، درو کند و بعد از خبرنگاران کشف کند که زنده‌گی‌ش به هیچ وجه سبز نیست و خود از الگوهای محیط‌زیستی خود پی‌روی نمی‌کند و اتومبیل شش سیلندر کولردار سوار می‌شود و... که سگ بول فرمود به نظرات! اما در این گوشه از خاک، مجالی برای این جنگولک‌بازی‌ها نیست و هنوز فاصله‌ای نباید باشد میانِ ایده و عمل، گفتار و کردار، نظر و صاحب‌نظر... پس من مجبورم بروم توی دهانه‌ی رودی بایستم و سالی مازنی را - که همان تورِ دستی باشد - به دست بگیرم و تا زانو توی آب باشم و با رفیقِ اصغرآبادی‌م ماهی سفید بگیرم تا او شبی بهاری به سالی ۸۸ شمسی، ذوق‌زده به من بگوید که هیچ کارمندِ حقوق‌بگیری در عالم نمی‌تواند لذتِ گرفتنِ چهارصد ماهی سفید در یک شب را فهم کند و البته رنج سه ماه

بی‌کاری زمستانی را! و او برای من برکت را معنا کند در اشتغالی غیر نفتی و من در میان شگفتی او - که انگار اولین بار است آدمی شهری اما غیر کارمند دیده است - برای او برکت را معنا کنم در شغل غیر نفتی دیگری به نام نوشتن!

این‌که چرا قرعه‌ی نوشتن این سیاه‌مشق، اخوینی، اسی، دل‌نوشته، به نام رضا می‌خورد نیز از همین رو است. نوشتن می‌تواند شغلی غیر نفتی باشد و به حقیقت مردمی‌ش نزدیک شود، حتا در این ملک نفتی. پس همین سیاه‌قلم نیز به شرط دوری از نفت و نزدیکی به مردم، می‌تواند نقد نفتی کند مسوول سہ‌لٹی نظام را در نفحاتِ نفت! و باز به‌تر می‌دانم که چه خواهند گفت چونان کاپیتال مارکس، اقتصاد را زیربنا گرفته است و الخ... و جواب این تعریض نیز روشن است که اگر درست کاپیتال را فهم کنی، نه از جنس فهم ظاهری مارکسیستی، مجبوری تصدیق کنی که جناب مارکس بی‌راه فکر کرده است! که از زاویه‌ای که من می‌نگرم، اقتصاد را احاله می‌کنم به ارتزاق مردمان و دقیق‌تر نحوه‌ی ارتزاق مردمان و گمان می‌کنم که از "ماکسبک" هم بپرسند در "یوم یفرالمرء من اخیه" و به درستی می‌دانم و می‌دانید که ارتزاق امری است پیشینی بر اعتقاد و اعتقادِ سالم از ارتزاقِ ناسالم، از زمره‌ی محالات است! حکیم "فلینظر الانسان الی طعامه" را نیز حکمی می‌داند برای تنبیه و تذکر به آن‌که فرمان به جا نیاورده است و بعدِ دردِ "کلا لما یقض ما امره" چنین نسخه می‌دهد!

حضرت ارباب سلام‌الله علیه نیز بی‌راه نیست که روزِ عاشورا،

وقتی لشکر اشقیا را نیوشای نصایح نمی بیند، می فرماید:
"شکم های تان از حرام پر شده است و بر دل های تان مهر خورده،
دیگر حق را نمی پذیرید و به آن گوش نمی دهید..."
تا بدانیم که لقمه، شقی و سعید می سازد.